عَفَتِ الدِّيَارُ مَحَلّهَا فَمُقَامُهَا .... بِمِنیً تَأَبّدَ غَوْلُهَا فرِجَامُهَا

منزلگه موقتی و دائم معشوقه در منی ویران گشته و مأوای او در دو کوه غول و رجام خالی از سکنه شده است.

رُزِقَتْ مَرابِیعَ الْنّجومِ وَصَابَها .... وَدْقُ الرّوعِدِ جَوْدُهَا فَرِ هَامُها

منزلگه ویرانه ی معشوق را باران بهاری از ابرهای تند رگباردار و نیز باران ملایم و نرم، سبز و خرم کرده لست.

مِنْ كُلِّ سارِيَةٍ وغَادٍ مُدْجِنٍ .... وَعَشِيّةٍ مُتَجَاوِب إِرزَامُهَا

روزی دیار حبیب از ابرهایی بود که شبانه و صبحگاه بر آن باریدن گرفته است. ابر صبحگاهی که همه ی آسمان را پوشانیده و ابر شامگاهان که صدای غرش آن به گوش می رسد.

وَالْعَيْنُ ساكِنَةٌ على أَطْلائِها .... عُوَذاً تَأجّلُ بالفَضاءِ بِها مُها

گاوهای چشم درشت وحشی بر ویرانه ی معشوق من به همراه نوزادان خود نشسته اند و نوزادانشان دسته دسته در صحرا می چرند.

وَجَلا السّيُولُ عَنِ الْطّلولِ كأنّها .... زُبُرٌ تُجِدُّ مُتُونَها أَقْلامُها

سیل ها بسان قلمی که آثار محو شده را دوباره می نمایاند پرده خاکی از چهره ویرانگه یار زدوده اند.

فَاقْطَعْ لُبَانَةَ مَنَ تَعَرّضَ وَصْلُهُ .... وَلشَرٌ واصِلِ خُلّةٍ صَرّامُهَا

هر آنکه دوستی اش در معرض فراق و دوری بود را رها کن و از او دوری گزین و حاجت خود را از او برگیر که بدترین دوست آن است که بعد از جلب رضایت دوستش بند دوستی را پاره کند.

وَأحْبُ الُمجَامِلَ بالَجزيلِ وَصَرْمُهُ .... باقٍ إذَا ظَلَعَتْ وَزَاغَ قِوامُهَا

هر آنکه نیکو رفتار بود را با نیکویی پاسخ گوی که اگر روزی قصد ترک تو را کرد، تو نیز خواهی توانست از او دل بکنی.

فَتَنَازَعَا سَبِطاً يَطِيرُ ظِلالُهُ .... كَدُخَانِ مُشْعَلةً يُشَبُّ ضِرامُهَا

هنگام نزاع نرینه و مادینه در تاختن به سوی آبشخور، غباری ممتد بلند شده که به پارچه ای مانَد که دو نفر آن را بین خود می کشند و از ضخامت و تاریکی هم به دودآتشی مانده است.

مَشْمُولَةٍ غُلِئَتْ بِنَابِتِ عَرْفَجِ .... كَدُخَانِ نارٍ ساطِعٍ أَسْنَامُهَا

آتشی که باد شمال بر آن وزیدن گرفته و با گیاه بکمون آمیخته گشته و چون دود آتشی شده که بالای آن روشن تر و سوزان تر است.

صَادَفْنَ منهَا غِرّةً فَأَصَبْنَهَا .... إِنّ الَمنايَا لا تَطِيشُ سِهَامُها

گرگان از غفلت ماده گاو استفاده کرده و بچه اش را دریدند و هرگز در صید خود خطا نکردند. مرگ نیز چنین است هیچگاه تیرش به خطا نخواهد رفت.

بَاَتتْ وَأَسْبَلَ وَاكِفٌ من دِيَمةٍ .... يُرْوِي الْخَمائِلَ دائِماً تَسْجَامُها

مادینه گاو، شب را یزر بارانی تند و دائمی که ریگزارهای پُرگیاه را سیراب می کند به سر آورد.

وَتُضِيءُ في وَجْهِ الظّلامِ مُنِيرَةً .... كَجُمَانَةِ الْبَحْرِيّ سُلّ نِظامها

این گاو در آغاز تاریکی شب بسان مروارید صدف دریایی که از حلقه اش جدا شده باشد می درخشید.

حَتّى إِذَا انْحَسَرَ الْظلامُ وَأَسْفَرَتْ .... بَكَرَتْ تَزِلُّ عَنِ الثّرَى أَزْلامُها

تا اینکه تاریکی شب به سر آید و خورشید جلئه نماید. در این هنگام گاو وحشی از مأوایش بیرون آمده ولی دست و پایش در گل می ماند.

أَوَ لَمْ تَكُنْ تَدْرِي نَوَارُ بأَنّني .... وَصّالُ عَقْدِ حَبَائِلٍ جَذّامُها

ای نوار: آیا ندانستی که من به عهد وادار مانم و هرگاه بخواهم آن را بی هیچ مانعی زیر پا می نهَم.

تَرّاكُ أَمْكِنَةٍ إِذا لَمْ أَرْضَها .... أَوْ يَعْتَلِقْ بَعْضَ النُفُوسِ حمَامُها

از جایی که خوش ندارم خارج می شوم جز اینکه مرگ مانع من گردد و مرا به ماندن در جایی وادار نماید.

فَعَلَوْتُ مُرْتَقَباً على ذِي هَبْوَةٍ .... حَرِجٍ إِلَى أَعْلَامِهِنّ قَتامُها

به قصد حمایت از قبیله بر تپه ای بالا می روم که سخت مکان است و پرغبار؛ به گونه ای که نزدیک است غبارش به پرچمهای دشمن برسد. (کنایه از نزدیکی به دشمن است)

حتّى إِذا أَلْقَتْ يَداً في كافِرٍ .... وَأَجَنّ عَوْراتِ الثُغورِ ظَلامُها

همچنان مواظب یارانم بودم تا اینکه آفتاب غروب کرد و تاریکی همه جا را فراگرفت.

تأوِي إِلى الأطْنابِس كلُّ رِذِيّةٍ .... مِثْلِ الْبَلِيّةِ قالِصٍ أَهْدامُها

به طناب خیمه من هر زن فقیر و بیچاره کوتاه جامه ای که بسان شتری که بر قبر صاحبش بسته شده و از کسب روزی عاجز است، پناه آورد.

وُيكَلِّلُونَ إِذَا الرِّيَاحُ تَناوَحتْ .... خُلُجاً تُمَدُّ شَوارِعاً أَيْتامُها

هنگاه وزیدن باد از هرسمت و سویی فقراء و بیوه زنان بر سر سفره ای می نشینند که کاسه های پرخوراک آن چون خلیجی است که تکه گوشت آن چون تاجی روی آن نمایان است.

فَاقْنَعْ بما قَسَمَ المَلِيكُ فإِنّما .... قَسَمَ الَخلائِق بَيْنَنا عَلاُمها

پس به روزی خدا قانع باش که دانا و عالم خود مُفسد اخلاق و طبایع میان ما بوده است.